



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۶/۰۱/۲۹

نویسنده: ن. جلیل زاد

## تجزیه‌طلبی، خراسان‌گرایی و فدرالیسم‌خواهی بی ریشه

افغانستان و بحران گفتمان‌های واگرا در سال‌های اخیر، فضای فکری و سیاسی افغانستان گرفتار موجی از گفتمان‌هایی شده است که با نام‌های جذاب اما محتواهای تهی، ذهن جامعه را از مسیر توسعه، همبستگی و آینده‌سازی منحرف کرده‌اند. این گفتمان‌ها، تجزیه‌طلبی، خراسان‌گرایی رمانتیک و فدرالیسم‌خواهی بی‌پایه، در ظاهر متفاوت اند، اما در بنیان، یک ویژگی مشترک دارند، جایگزین‌کردن واقعیت با خیال، عقلانیت با هیجان، و آینده با گذشته‌ای مبهم. از تجزیه‌طلبی آغاز کنیم، گفتمانی که در ظاهر از «حق تعیین سرنوشت» سخن می‌گوید، اما در عمل، چیزی جز تکه‌تکه کردن سرنوشت مشترک نیست. تجزیه‌طلبی در افغانستان نه بر پایه تاریخ استوار است، نه بر جغرافیا، نه بر اقتصاد، نه بر جامعه‌شناسی.

این گفتمان، بدون آن که ظرفیت‌های یک واحد سیاسی مستقل را بشناسد، بدون آن که پیامدهای امنیتی و اقتصادی تجزیه را تحلیل کند، تنها بر موج نارضایتی‌ها سوار می‌شود و نسخه‌ای می‌پیچد که در هیچ تجربه تاریخی افغانستان جایگاهی ندارد. تجزیه‌طلبی، در ذات خود، فرار از مسئولیت جمعی است. گریز از ساختن، گریز از اصلاح، گریز از مشارکت. این گفتمان، به‌جای آن که به مردم راهی برای تغییر ساختارهای ناعادلانه نشان دهد، آنان را به سمت «گریز از کل» سوق می‌دهد، گویی با بریدن یک عضو، بدن سالم‌تر می‌شود. در حالی که تجربه جهانی نشان داده است: جوامعی که به سمت تجزیه رفته‌اند، نه تنها به رفاه نرسیده‌اند، بلکه در دایره‌ای بی‌پایان خشونت، فقر و بی‌ثباتی گرفتار شده‌اند.

اما خراسان‌گرایی، گفتمانی که با تکیه بر گذشته‌ای دور، می‌کوشد هویت امروز را بر شبحی تاریخی بنا کند. مشکل خراسان‌گرایی این نیست که به تاریخ علاقه دارد، مشکل آن است که تاریخ را به ابزار سیاست روز تبدیل می‌کند. خراسان، در معنای تاریخی، یک حوزه فرهنگی گسترده بود، نه یک واحد سیاسی مشخص. مرزهای آن سیال بود، نه ثابت. هیچ ساختار دولت، ملت در آن وجود نداشت. اما خراسان‌گرایی امروز، این مفهوم مبهم را به «پروژه سیاسی» تبدیل می‌کند، پروژه‌ای که نه جغرافیای آن روشن است، نه میانی حقوقی آن، نه ظرفیت اجرایی آن. این گفتمان، به جای آن که به مردم پیام‌آموزد چگونه در جهان مدرن با ابزارهای مدرن رقابت کنند، آنان را به سمت افسانه‌سازی تاریخی سوق می‌دهد.

خراسان‌گرایی، در بهترین حالت، یک نوستالژی فرهنگی است، اما در بدترین حالت، سوختی برای شعله ورکردن اختلافات قومی و زبانی. هیچ جامعه‌ای با تکیه بر گذشته‌ای مبهم، آینده‌ای روشن نمی‌سازد. تاریخ، اگر چراغ راه باشد، ارزشمند است، اما اگر به زنجیر تبدیل شود، مانع حرکت می‌شود.

فدرالیسم‌خواهی بی‌ریشه نیز از همین جنس است، نسخه‌ای که بدون شناخت تاریخ سیاسی افغانستان، بدون تحلیل ساختارهای قدرت، بدون درک اقتصاد و جامعه، تنها به عنوان «رامحل فوری» مطرح می‌شود. فدرالیسم در کشورهایمانند آلمان، کانادا و آمریکا پس از جنگ‌های خونین و برای تمرکز قدرت و وحدت سیاسی شکل گرفت. اما در افغانستان، فدرالیسم خواهی بیشتر یک «شعار» است تا یک طرح حکومتی. فدرالیسم زمانی معنا دارد که: دولت مرکزی قدرتمند باشد نهادهای مدنی فعال باشند فرهنگ سیاسی مبتنی بر قانون باشد اقتصاد توانایی اداره واحدهای مستقل را داشته باشد هیچ‌یک از این شرایط در افغانستان وجود ندارد. فدرالیسم قومی در افغانستان، در عمل، یعنی:

رسمیت بخشیدن به مرزهای نفرت تقسیم مردم به واحدهای دشمن بازتولید جنگ‌های داخلی نابودی هر امکان دولت‌سازی این نسخه، نه تنها راه حل نیست، بلکه تشدید بحران است. فدرالیسم‌خواهی بی‌مطالعه، جامعه را از مسیر اصلاحات واقعی منحرف می‌کند و به جای ساختن نهادهای ملی، مردم را به سمت «جزیره‌سازی سیاسی» سوق می‌دهد. در برابر این گفتمان‌های واگرا، افغانستان نیازمند بازگشت به عقلانیت سیاسی است، عقلانیتی که بر پایه سه اصل استوار باشد: واقعیت‌گرایی مسئولیت‌پذیری آینده‌سازی واقعیت‌گرایی یعنی شناختن ظرفیت‌ها و محدودیت‌ها

د پانو شمیره: له 1 تر 2

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينګه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکي په خیر و لولی

ها، یعنی فهم این که افغانستان، با ساختار جمعیتی، جغرافیایی و اقتصادی‌اش، تنها زمانی می‌تواند به ثبات برسد که «کل» حفظ شود، نه «جزء». «مسئولیت‌پذیری یعنی پذیرش این‌که تغییر، از درون ساختارها آغاز می‌شود، نه از فرار از آن‌ها. آینده‌سازی یعنی تمرکز بر آموزش، اقتصاد، عدالت اجتماعی، قانون مداری و مشارکت سیاسی، نه بر افسانه‌سازی تاریخی، نه بر تقسیم جغرافیا، نه بر تحریک احساسات قومی. جامعه‌ای که انرژی خود را صرف نزاع‌های هویتی کند، از توسعه بازمی‌ماند. جامعه‌ای که به جای ساختن آینده، در گذشته مبهم غرق شود، توان رقابت در جهان امروز را از دست می‌دهد. جامعه‌ای که به جای اصلاح ساختارها، به دنبال تجزیه آن‌ها باشد، دیر یا زود در گرداب خشونت فرو می‌رود. افغانستان، برای بقا و پیشرفت، نیازمند گفت‌وگو و وحدت محور، عقلانی و آینده‌نگر است. گفت‌وگو‌هایی که مردم را به سمت «ما»ی مشترک سوق دهند، نه «من»‌های متخاصم. گفت‌وگو‌هایی که به جای تحریک احساسات، بر تحلیل استوار باشند. گفت‌وگو‌هایی که به جای تفرقه، بر عدالت، قانون و مشارکت تأکید کنند. تجزیه‌طلبی، خراسان‌گرایی و فدرالیسم‌خواهی بی‌ریشه، هر سه، در نهایت، جامعه را از مسیر توسعه منحرف می‌کنند. این گفت‌وگو‌ها، نه راه حل‌اند، نه چشم‌انداز، بلکه بن‌بست‌های فکری‌اند که باید با نقد علمی، روشنگری و آگاهی عمومی به چالش کشیده شوند. افغانستان تنها زمانی می‌تواند از بحران عبور کند که مردم آن، به جای دنباله‌روی از شعارهای هیجانی، به سمت تفکر انتقادی، مشارکت مدنی و مسئولیت‌پذیری جمعی حرکت کنند. این سرزمین را نه افسانه، نه تجزیه، نه نسخه‌های بی‌مطالعه، بلکه عقلانیت، همبستگی و اراده‌ی مشترک می‌سازد.

**آرشیف: مطالب نشر شده ن. جلیل زاد**